

افسیان

بخش بیست و دوم

برادر فیروز خانجانی

کلیسای ایران

زمستان ۱۴۰۰

این کتابچه مخصوص مسیحیان است.

خداوند به تکاتک شما برکت دهد.

با آغاز جلسه‌ی بیست و دوم بررسی رساله‌ی افسسیان، به پایان باب اول نزدیک می‌شویم و خوشحالیم که در هر بخش خداوند هدایت کرد و کلامش را برای ما مکشوف نمود. روح‌القدس مطالبی که نیاز داشتیم بشنویم را برای ما باز کرد. زیباست که می‌توانیم آنچه تعلیم می‌دهیم را از پیدایش شروع کرده و تا مکاشفه ادامه دهیم. این از شخص من نیست بلکه از عنایت و هدایت خداوند است. بسیاری هستند که سال‌های سال کتاب مقدس را مطالعه کرده و ما از لحاظ دانسته‌های فنی در مقابل آنها هیچ هستیم ولی زمانی که فیض خداوند مدد می‌کند، حتی در جایی که ضعیف هستیم، قدرت می‌یابیم.

به یاد دارم روزی به جلسه‌ای دعوت شده بودم که مبحث آن «تعلیم خواهران در کلیسا» بود. در آن جلسه دو سخنران موافق و مخالف حضور داشتند که هر یک دیدگاه خود را داشت. سخنران موافق، مبحث را از روی اصول مندرج در کتاب‌های الهیاتی پیش می‌برد. و من با شنیدن آن اصول تفصیلی و دلایلی که عنوان می‌کرد به یاد سال‌های پیش خود افتادم. همان اصولی که سال‌ها پیش تا اندازه‌ای آموخته بودم ولی چون در ایران بودم امکان ادامه تحصیل در زمینه‌ی الهیات مسیحی و دسترسی به منابع آن را نداشتم و همیشه این مسئله برایم جای افسوس داشت. ولی زمانی که به سخنان آن شخص گوش می‌دادم، دیدم به ترتیبی در مقام دفاع از موضوع برآمده بود که به هیچ عنوان کتاب مقدسی نبود، آنگاه خدا را به خاطر همان عدم امکان ادامه تحصیل شکر کردم زیرا دیدم چگونه آموختن آن اصول تفصیلی نادرست شخص را وارد روندی می‌کند که مخالف کلام خداست. خداوند به عنوان استاد اعظم می‌تواند آنچه لازم است را به ما یاد دهد و خود این امکان را برای ما فراهم کند تا بتوانیم هر تعلیمی را از پیدایش تا مکاشفه اثبات کنیم. خدا را شکر می‌کنم به خاطر فیضی که به ما عنایت می‌کند. خدا نسبت به وعده‌های خود آمین است و ما می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که وعده‌های خدا محقق می‌شوند. چه بسا وعده‌هایی که انسان می‌دهد یا چشم‌اندازهای بشری ما به جایی

نرسد اما وعده‌های خدا آمین می‌باشند. با نگاه به تاریخ متوجه می‌شویم که بسیاری از آرزوهای انسان بر باد رفت. چندی پیش نوشته‌های اشتفان تسوايگ را می‌خواندم. او بین قرن نوزدهم و بیستم زندگی می‌کرد و زمانی یکی از بهترین نویسندگان دنیا به شمار می‌رفت. او بیشتر یک تاریخ نگار است که می‌تواند یک شاهد تاریخ محسوب شود. او در نوشته‌ای تحت عنوان «خاطره یک اروپایی» از آروزی مردم قرن نوزدهم و همچنین از آرمان‌هایی که آنها داشتند، صحبت می‌کند.

در این نوشته ما می‌بینیم که فیلسوفان و متفکران غربی و افراد برجسته جامعه در قرن نوزدهم، با توجه به پیشرفت تکنولوژی آن زمان، فکر می‌کردند ظهور «آرمان‌شهر» یا «یوتوپیا» نزدیک است. اشتفان تسوايگ در کتاب خود چنین عنوان می‌کند که «ما با هیجان پیشرفت‌های علم را دنبال می‌کردیم و فکر می‌کردیم علم آینده‌ی بشریت را تضمین خواهد کرد ولی جنگ جهانی اول اتفاق افتاد و نسل ما با برپا شدن این جنگ جهانی سرخورده شد. ما فکر نمی‌کردیم که انسان به جایی برسد که با وجود تمام پیشرفت‌های علمی و امکانات آموزشی که در اختیار دارد بتواند دوباره به وحشیگری روی بیاورد.» مدتی بعد هم جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد و با شروع این جنگ، اشتفان تسوايگ تصمیم گرفت خاطرات خود در خصوص آرزوهایش را بنویسد. و او پس از نگارش این خاطرات خودکشی کرد زیرا دنیایی که آرزویش را داشت، فرو ریخته بود. بسیاری از افراد خانواده و نزدیکانش به خاطر یهودی بودن کشته شده بودند و خود او نیز از کشوری به کشور دیگر آواره شده بود تا به آمریکای جنوبی رسید و چون فکر می‌کرد هیتلر به آنجا هم می‌رسد، خودکشی کرد تا پیروزی هیتلر را به چشم نبیند.

در واقع در همان حال که نویسندگان غربی با شوق و هیجان از تحقق آرزوهای خود صحبت می‌کردند، در نقاط دیگر دنیا استعمار بیداد می‌کرد و میلیون‌ها نفر را به کام مرگ می‌فرستاد. ولی با این وجود آنها خوش بینانه فکر می‌کردند که بشریت از تمام بندها آزاد می‌شود و طعم آزادی را خواهد چشید و بهشتی که خدا در گذشته وعده داده بود، در حال تحقق است. قضیه

تا جایی پیش رفت که حتی یک جنبش مسیحی که اکنون به «جنبش لیبرال» معروف است شکل گرفت. آنها معتقدند ما انسان‌ها با تربیت درست می‌توانیم آرمان‌شهر را پدید آوریم ولی دو جنگ جهانی و اتفاقات مختلفی که در دنیا رخ داد، نشان داد که این آرزو پوشالی بود.

در همین دو یا سه دهه پیش با پایان جنگ سرد میان کشورهای اروپای شرقی (به رهبری شوروی) و اروپای غربی، بسیاری دوباره از برپا شدن آن جامعه‌ی جهانی آرمانی صحبت می‌کردند. شاید به یاد داشته باشید که مرتب سخن از جهانی‌سازی و دهکده‌ی جهانی بود و این عبارات مرتب در محافل رسانه‌ای باب بود. پس از شکست شوروی، نویسنده‌ای به نام فرانسیس فوکویاما جستار بسیار معروفی با عنوان «آیا هنگام پایان تاریخ فرارسیده است» را نوشت. او یکی از مشاوران ریگان بود و اعتقاد داشت شاید به پایان بحران بشریت نزدیک شده‌ایم. او باور داشت روندی شروع شده که به برپایی بهشت بشریت منتهی خواهد شد ولی دیری نپایید که با حادثه‌ی یازده سپتامبر دوباره دنیا وارد بحران شد.

ما از مسئله‌ی جهانی صحبت کردیم، جا دارد کمی به تاریخ خود نیز برگردیم. با نگاه به تاریخ صد و سی سال گذشته‌ی خود، شاهد انقلاب مشروطیت هستیم. با گوش دادن به سرود ملی زمان مشروطیت، می‌بینیم که از چه آرمان‌هایی صحبت می‌شود. مضمون این سرود ملی چنین بود: «هرکه در کشور ایران زندگی می‌کند، با هر مذهبی، از هر قومیتی، همه با هم، از پیشرفت ایران خوشحال هستند.» همه می‌دانند که نفت ملی شد. همه‌ی ما ایرانیان فکر می‌کردیم که این امر متضمن آینده‌ی کشور ما خواهد شد ولی چنین نشد. و به همین ترتیب می‌توان مثال‌های دیگری زد و این نشان می‌دهد که آرزوی انسان اکثراً بر چیزهایی استوار است که ثبات ندارند.

زمانی که به وضعیت دنیا نگاه می‌کنیم، خبرهای خوشایندی نمی‌شنویم. در بعضی از مناطق دنیا اتفاقات بسیار وحشتناکی رخ می‌دهد. همه دنبال جایی هستند که به آنجا پناه برند و در امنیت باشند. بسیاری تمایل دارند وارد کشورهای غربی شوند. خود غربی‌ها نیز با نگرانی به

آینده کشور خود نگاه می‌کنند زیرا بحران‌های اجتماعی وارد غرب شده است. در انگلیس به شکل‌هایی درگیری‌های قومی شروع شده است و پلیس نیز خیلی مایل نیست در مسائل قومی دخالت کند. در بسیاری از مناطق پایتخت‌های اروپایی، محلاتی هستند که به قوم خاصی تعلق دارند؛ الجزایری‌ها، مراکشی‌ها، پاکستانی‌ها، هندی‌ها، بنگلادشی‌ها و غیره هر یک برای خود منطقه‌ای دارند، گویی هرکس در محله‌ی خود حکومت می‌کند. اکنون اروپایی‌ها به کشورهای نوظهور آسیای جنوب شرقی چشم دوخته‌اند و می‌گویند شاید آینده دنیا در آنجا باشد. ولی به راستی آینده دنیا کجاست؟

ما در جلسه‌ی پیش به بررسی آیه‌ی بیست و دوم از باب اول رساله‌ی افسسیان پرداختیم. «همه چیز را زیر پاهای او گذاشته و او را در هر امری رئیس کلیسا ساخته است.» در خلال بررسی بخش نخست آیه، درباره‌ی چرایی وجود تباهی در دنیای کنونی صحبت کردیم. اینکه چرا دنیای ما دچار تباهی شد و انسان نمی‌تواند به آرزوهای خود دست یابد یا ایده‌آل‌های خود را پیاده کند و برعکس با شکست روبرو می‌شود. ما دیدیم هنگامی که مشکلی گریبان‌گیر دنیا می‌شود بسیاری این پرسش را مطرح می‌کنند که اگر خدا وجود دارد پس چرا اجازه می‌دهد بشریت چنین درد بکشد! چرا خدا اجازه داد میلیون‌ها نفر از آفریقا به آمریکا منتقل شوند و به بردگی کشیده شوند؟

چراهای بسیاری وجود دارد، مخصوصاً زمانی که دنیا یا بخشی از آن گرفتار بحران است. زمانی که از دید نویسندگان غربی دنیا در حال تبدیل شدن به بهشت بود، بسیاری در آفریقا ناله می‌کردند زیرا دنیای آنها نابود شده و مورد غارت قرار گرفته بودند. تصاویر دلخراشی از آن زمان به جای مانده است؛ به عنوان مثال گاهی به خاطر اینکه پدر و مادرها به اندازه‌ی کافی محصول نیاورده بودند، دست‌های بچه‌هایشان را قطع می‌کردند.

خوب ایماندار می‌تواند به شکل دیگری این سؤال را مطرح کند که بارها در کتاب مقدس عنوان شده است: «ای خداوند تا به کی؟ تا به کی افراد شریر باید شرارت کنند؟ تا به کی باید

شاهد ظلم باشیم؟» در کتاب مکاشفه نیز، یهودیان کشته شده می‌گویند: «تا به کی؟ کی می‌خواهی انتقام خون ما را بگیری؟» در این «تا به کی» که ایمانداران مطرح می‌کنند، هم خستگی از اوضاع دیده می‌شود و هم امید به آینده. زمانی که می‌گوییم «تا به کی؟» می‌دانیم روزی این مسائل تمام خواهد شد ولی ما به عنوان یک انسان خسته می‌شویم و مسائلی ما را آزار می‌دهد و اشتباه نیست اگر همصدا با افراد عهد عتیق یا عهد جدید بپرسیم: «ای خداوند تا به کی؟» خداوند دوست دارد سؤالات ما را بشنود. چون هنگامی که پرسش‌های خود را مطرح می‌کنیم، خدا پاسخ می‌دهد. در واقع ما با علم بر اینکه روزی شرارت به پایان خواهد رسید، سؤالات خود را بیان می‌کنیم.

گاهی اوقات افراد بیرون از ما می‌پرسند که چرا اوضاع دنیا چنین آشفته است؟ کتاب مقدس یک پاسخ واضح به این پرسش می‌دهد. اگر به پیدایش باب یک، دو و سه برگردیم، متوجه می‌شویم که انسان دو گزینه داشت. در باب دو پیدایش، دو درخت به تصویر کشیده شده‌اند که حالت نمادین دارند. چرا انسان دو گزینه داشت؟ زیرا خدا خدای آزادی است. خدا همیشه برای انسان حق انتخاب قائل می‌شود. خدا به هیچ عنوان برنامه و اراده‌ی خود را به بشریت تحمیل نمی‌کند. خدا برای آزادی و انتخاب انسان ارزش قائل است.

دو گزینه‌ی موجود برای انسان این بود که یا در چهارچوب نقشه‌ی خدا میوه بیاورد، رشد کند و زمین را از حضور خدا پر کند یا اینکه فقط و فقط مانند بقیه موجودات زمینی بارور و تکثیر شود و زمین را از خشونت پر سازد. می‌دانیم که دو درخت به شکل نمادین در مقابل انسان قرار داشت، در واقع دو انتخاب. امروز ما هم با همین دو انتخاب روبرو هستیم. درست است که ظاهراً امکان انتخاب‌های مختلفی وجود دارد اما واقعیت این است که ما دو انتخاب بیشتر نداریم.

درخت زندگی که همان کلام خداست و درخت شناخت نیک و بد که تلفیقی از خوبی و بدی است که می‌تواند ما را مجذوب کند. جالب است که انسان به جای تکیه بر کلام خدا،

تفسیر سرآمد وحوش را پذیرفت. مار اولین وحشی است که در کتاب مقدس مطرح می‌شود. در کتاب مقدس، در مکاشفه و در کتاب دانیال صحبت از وحوش است. اولین وحش همان مار است، موجودی که حاضر نبود با خدا هماهنگ شود. و انسان تفسیر این موجود را پذیرفت و به قولی از درخت معرفت نیک و بد برخوردار شد. پس انسان به جای اینکه شباهت بالقوه‌ای که با خدا داشت را پرورش دهد، شباهت وحوش را در خودش پرورش داد و این چنین در ادامه در پیدایش ۱:۶ می‌خوانیم که از منظر خدا زمین تباه و از خشونت پر شد.

این نظامی است که ما اکنون به ارث برده‌ایم و نتیجه‌ی انتخاب آزاد انسان است. ولی آیا انتخاب نادرست آدم و حوّا به معنی پایان نقشه‌ی خدا است؟ آیا خدا نقشه‌ی خود را عوض کرد یا از آن چشم پوشید؟ آیا خدا بعضی از آیات کلام خود را منسوخ کرد و چیز دیگری را جایگزین آن ساخت؟ ما می‌دانیم که خدا هرگز نقشه‌ی خود را تغییر نمی‌دهد، چه بسا افرادی که باید این نقشه را محقق کنند، جای خود را به دیگران دهند ولی نقشه خدا به هیچ عنوان عوض نمی‌شود!

خاندان ابراهیم یک دعوت داشت. ما در کلام خدا می‌خوانیم که پدر ابراهیم دعوت شده بود تا به سرزمین کنعان برود ولی او در راه متوقف شد. اما ابراهیم به راه خود ادامه داد و در راهی که خدا منظور کرده بود، پیش رفت. گاهی افرادی که باید نقشه‌ی الهی را پیاده کنند جای خود را به افراد دیگر واگذار می‌کنند. همان‌طور که یهودیان باید جایگاه اول را می‌داشتند ولی جایگاه خود را به کلیسای امت‌ها دادند ولی نقشه‌ی خدا به هیچ عنوان عوض نشده و نمی‌شود. کلام خدا می‌گوید که او تاجکستان را به قومی خواهد داد که ثمره خواهند داد پس در جایی که آدم اول شکست خورد، خدا آدم دوم را فرستاد که بر شیطان پیروز شد.

مسیح بر همه نیروهایی که در مقابل خدا قرار گرفته بودند، چیره شد و از این رو کلام می‌گوید که همه چیز زیر پای او گذاشته شد. مسیح پس از قیام خود گفت که همه‌ی اختیارات چه در آسمان و چه در زمین به من محول شد. مسیح باید به عنوان یک انسان نقشه‌ی خدا را

پیاده می‌کرد. جایی که آدم شکست خورد، عیسی وارد و پیروز شد و به عنوان یک انسان، صاحب تمام اختیارات موجود در آسمان و زمین شد. خدا همه اختیارات را به او واگذار کرد.

حال پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که با گذر حدود دو هزار سال از آن زمان و با وجود پیروزی مسیح بر صلیب جلجتا، گویی ظاهراً اوضاع دنیا تغییر نکرده است. ما در دوم پطرس می‌خوانیم که افراد زمان آخر خواهند گفت که از زمان پدران ما چیزی عوض نشده و اتفاقی نیفتاده است! به نظر هم نمی‌رسد که اوضاع بهتر شده باشد. کافی است به وضعیت کنونی دنیا نگاه کنیم؛ ستمگران همچنان پیش می‌تازند، قتل‌عام‌های بسیاری صورت می‌پذیرد، هنوز در بسیاری از جاهای دنیا گرسنگی بیداد می‌کند، هم اکنون نیز بشریت با بحران کرونا و ویروس دست و پنجه نرم می‌کند، شاهدیم که برادران ما در زندان هستند. پس گاهی اوقات ما می‌توانیم با گرفتار شدن در وسوسه‌ی تردید و با بیانی تازه همان پرسش یحیی را مطرح کنیم که «قرار است چیزی عوض شود؟ چیزی هست که باید منتظرش باشیم؟»

یحیی هم می‌دید که وضعیت ظاهراً عوض نشده است. هیرودیس او را به زندان انداخته بود و می‌دانست به زودی کشته خواهد شد زیرا در مقابل یک صاحب قدرت ایستاده بود. هیرودیس به فساد خود ادامه می‌داد و اطرافیانش نیز در فساد زندگی می‌کردند. پس ظاهراً چیزی عوض نشده بود. از این رو او از مسیح پرسید: «آیا قرار است منتظر دیگری باشیم؟ شخص دیگری باید بیاید؟ اتفاق دیگری باید رخ دهد؟ خوب چیزی عوض نشده است!»

ولی واقعیت این است که اکنون چیزی عوض شده و اتفاقی افتاده که هنوز برگردان کاملش را نمی‌بینیم. شاید بپرسیم، چرا؟ زیرا ما هنوز در محیط زمانی هبوط به سر می‌بریم. هنوز درگیر وضعیت زمانی خود هستیم پس نمی‌توانیم عظمت اتفاقی که در صلیب رخ داد را ببینیم. هنوز بسیاری از مسائل برای ما پوشیده است. ما در فضایی زندگی می‌کنیم که نسبت حکمفرما است. یکی از مصداق‌هایش همین ستارگانی هستند که در آسمان می‌بینیم. چه بسا اکنون

ستارگانی را مشاهده کنیم که دیگر وجود خارجی نداشته باشند و در مقیاس سنجش انسانی میلیون‌ها سال پیش از بین رفته باشند ولی ما هنوز نور این ستارگان را می‌بینیم.

ما ایمان داریم که در دنیای روحانی نیز یک اتفاق بزرگی رخ داده است. شیطان خلع سلاح شده ولی هنوز برگردانش کاملاً در دنیای آفرینش و در زندگی ما دیده نمی‌شود. کلام خدا از شکست کامل شیطان صحبت می‌کند. زمانی که مسیح چشم فرو می‌بست، گفت: «تمام شد، من کار خود را کامل کردم.» و زمانی که زنده شد، گفت: «من پیروز شدم.» جالب است که پیش از مصلوب شدن، گفت: «من بر رئیس این دنیا چیره شدم.» با اینکه هنوز بر صلیب نرفته بود ولی می‌توانست اعلام کند که بر رئیس دنیا پیروز شده است. چرا؟ زیرا فضایی برای او قابل لمس بود که برای بقیه قابل لمس نبود. او اموری را می‌دید که دیگران نمی‌دیدند. در بُعدی حضور داشت که بقیه نبودند.

اتفاقاً مشکل کنونی ما هم همین جاست. ما باید بتوانیم آنچه مسیح می‌دید را ببینیم. کلیسا باید بتواند این بصیرت را کسب کند. چنین بصیرتی ما را به رؤیت جایگاه مسیح که بر تمام نیروها پیروز شده، سوق خواهد داد. طبق شهادت کلام ما هنوز نمی‌بینیم که همه چیز تسلیمش شده است ولی چنین شد. ما درگیر مسائل زمانی هستیم به سخنی در فضای زمانی شکسته به سر می‌بریم و رؤیت برخی از مسائل هنوز برای ما میسر نیست. ولی باید ممکن شود، ما باید بتوانیم این مسائل را ببینیم. خدا منتظر همین امر است که در کلیسا یک خیزشی از شنیدن تا دیدن کامل رخ دهد یعنی در حدی که بتوانیم ببینیم. زمانی که منتقل شویم، در کیفیت دیگری می‌توانیم ببینیم ولی باید از هم اکنون اموری که ظاهراً مشخص نیستند، برای ما قابل تشخیص باشند.

مبحثی بر این مضمون وجود دارد که «عطایا کی تمام می‌شود؟» بسیاری معتقدند عطایا دو هزار سال پیش، پس از مرگ یوحنا تمام شد و عطایایی مانند نبوت، زبان‌ها و غیره که ظاهر شد، دیگر وجود ندارد. در ترجمه‌ی قدیم آمده که ما یک قسمت را می‌بینیم. به زبان امروزی،

دید ما نسبی است. ولی وقتی آنچه کامل است، اتفاق بیفتد دیگر نیازی به نبوت، تکلم به زبان‌ها یا چیزهایی از این دست نخواهد بود. کلام خدا می‌گوید که آن زمان دیگر نیازی نخواهد بود که کسی به برادر خود بگوید باید مسیر را به این شکل یا آن شکل در پیش بگیرم، چون برای همه مشخص خواهد شد.

ما در رومیان می‌خوانیم: «دردهای زمان کنونی نسبت به آن جلالی که در ما تجلی خواهد یافت هیچ است زیرا جهان آفرینش بی‌صبرانه منتظر ظهور فرزندان خداست زیرا آفرینش پیرو نظام پوچی شد (چنانکه ما اکنون می‌بینیم) نه به خواست خود بلکه به خاطر او که آن را پیرو نظام پوچی ساخت.» (رومیان ۸: ۱۸-۲۰). فعلی که در ترجمه‌ی قدیم «مطیع گردیدن» و در ترجمه‌ی هزاره‌ی نو «تسلیم شدن» برگردانده شده است، در زبان یونانی «هوپوتاسو» است. این یک اصطلاح نظامی است که به معنی «تحت فرمان قرار گرفتن، در فضای نظام قرار گرفتن» می‌باشد. به سخنی نظام پوچی در دنیا حکمفرما شد!

پس دنیایی که ما می‌بینیم تحت فرماندهی پوچی قرار گرفت. اما تا به کی؟ تا ظهور و تجلی فرزندان خدا. فرزندان خدا باید ظهور کنند، باید تجلی یابند. فرزندان خدا اکنون هستند ولی هنوز آنچه که باید باشند، نمود پیدا نکرده است. ما هنوز آنچه باید باشیم، نیستیم. در واقع زمانی که ما به آن جایگاهی نائل می‌شویم که خدا انتظار دارد، آن وقت است که روند تحول در دنیا شتاب دیگری به خود خواهد گرفت. تنها تجلی فرزندان خدا، دنیا را از حالت پوچی خارج خواهد ساخت و وارد نظام الهی خواهد کرد. پس درست است که مسیح کار خود را تمام کرد ولی وظیفه‌ای به کلیسا محول کرد. زمانی که کلیسا به جایگاه مدّنظر مسیح نائل شود، این نظام پوچی حاکم در دنیا یعنی نظام ظلم و تباهی که اکنون شاهدش هستیم جای خود را به نظام الهی خواهد داد.

اما سؤال اینجاست که این امر باید چگونه رخ دهد؟ در واقع اکنون پایان روند به ما محول شده است چون مسیح کار خود را کامل ساخت. شیطان در جایی که باید، شکست خورده و بر

ماست که تنها در رکاب مسیح حرکت کنیم تا به سهم خود این روند را به پایان برسانیم. در فرصت بعدی بیشتر به این مسئله خواهیم پرداخت. پس تا زمانی که فرزندان خدا تجلی پیدا نکنند، آرزوی بهبودی اوضاع جهانی سرابی بیش نیست. البته این بدان معنی نیست که ما اکنون در وضعیت کنونی جهان بی‌تأثیریم، به هر صورت کلام از ما به عنوان نمک و نور جهان یاد می‌کند. کلیسا باید ارزش‌های الهی را به دنیا نشان دهد.

اگر امروز انسان به این درک رسیده که همه جا بی‌عدالتی حاکم است و همه قبول دارند که انسان‌ها مورد ظلم قرار می‌گیرند، این در پرتو عمل خدا صورت گرفته است. به عنوان مثال چنانچه به تمدن یونانی نگاه کنید، متوجه می‌شوید که در یونان باستان یک برده هیچ ارزشی نداشت. اگر کشته هم می‌شد، خیلی فرقی نمی‌کرد چون جزو جامعه یونانی نبود. یا در عربستان حق داشتند زنان و فرزندان مردم را از آن خود کنند. کاری که در عصر ما داعش انجام می‌دهد. چرا انجام کاری که در گذشته رواج داشت و عادی می‌نمود، امروزه غیر انسانی قلمداد می‌شود؟ علت این است که کلام خدا نشان داد که انسان‌ها با هم برابر هستند. فرقی نمی‌کند کجایی باشند، همه می‌توانند از حقوق مساوی برخوردار باشند. پس کسی حق ندارد به حدود دیگران تعارض کند. در واقع کلام خدا چشمان مردمان دنیا را بر روی این امور باز کرد.

پس ما ایمانداران بی‌تأثیر نیستیم و دعوت شده‌ایم که تأثیرگذار باشیم تا زمانی که روند مدّ نظر خدا تکمیل شود. از این رو ما دست روی دست نمی‌گذاریم و برای شهر و کشور خود دعا کرده و سعی می‌کنیم به مدد خدا برای جامعه الگو باشیم. درست است که دنیا در ناامیدی به سر می‌برد ولی امید ما زنده است و ما ایمان داریم که خدا نسبت به وعده‌های خود امین است و آنها را محقق خواهد ساخت.

خداوند به شما برکت دهد.